

کدوممون مشغول به کار بشه و خب برنده
شدن تو بازی سنگ، کاغذ، قیچی مسیر منو
شروع کرد.

کافه قرار بود برای من کار موقت باشه ولی
اتم سفر، رفاقت و هیجان کار هر بار منو
برمیگردوند. همیشه توی ذهنم رویای اینو
داشتم که یه روز کافه ی خودمو داشته باشم
اما گذر زمان با تغییر همه چیز آرزوهای منم
تغییر داد.

الان دوست دارم شغلمو تغییر بدم و کار
خودمو داشته باشم و دارم برای رسیدن به
آرزوی جدیدم کنار کار کافه تلاش میکنم.
کافه برای من خنده های از ته دل، گریه های از
ته دل، عصبانیت های واقعی، خوش گذرونی
های تکرار نشدنی، و کلی لحظه های خوب و
بد کنار آدمها و کافه های مختلف داشت که
مطمئنم جزو به یاد موندنی ترین و دل تنگ ترین
لحظه های پگاه آینده میشن.